

کتاب بخوانیم

۱. چرا؟

به نظرم سؤال را اشتباه پرسیده‌ایم؛ سؤال درست‌تر در نسبت با مسئله‌ی کتاب این است که اصلاً "چرا کتاب بخوانیم؟". سرانه‌ی مطالعه کشور و کارکردپذیری "مطالعه" در مقیاس اجتماعی ایران، به نظرم سؤال اصح را این می‌کند که "چرا باید کتاب خواند؟". نمی‌دانم چرا بعضی‌ها مدام این سؤال را سریشم شده‌اند که "چرا مردم کتاب نمی‌خوانند؟". زنده‌گی، بدون کتاب خواندن هم پیش می‌رود؛ خیلی هم خوب پیش می‌رود. گمان نمی‌کنم هیچ کجای معاش هر روزی یک ایرانی در گروهی "کتاب" باشد. یعنی اگر از خیر این کتاب‌های درسی و بعضی از این مزخرفات آموزشی - که من "کاتالوگ‌های راه‌ما" صداشان می‌کنم و مشخصاً سوای کتاب‌ند - بگذریم، سؤال اولیه‌ی فرهنگ حاضر این می‌شود که "چرا کتاب بخوانیم؟". کتاب چه نیازهایی را از زنده‌گی ایرانی برطرف می‌کند که بایسته بودن است؟ کتاب‌خوانی چه چیزی را به فرهنگ ایرانی می‌دهد که الان ما نداشتنش را باید ماتم بگیریم؟ رهبری توصیه می‌کند که "کتاب بخوانید". همه‌ی معلم‌ها در هر سطحی این توصیه را دارند. مهران مدیری توی سریال "شوخی کردم" ش می‌گوید "کاشکی کتاب خواندن مُد بود". مادر من و بعضاً پدر شما می‌گوید کتاب بخوانید. حتی پدرزرگِ خدایامرز بنده هم با همه‌ی بی‌سوادی‌ش این را مثل یک راز مقدس می‌گفت. اما چرا؟ کتاب خواندن شفای کدام درد است و جواب کدام مسئله که این‌طور با آب‌وتاب تبدیل شده به بازارگرمی هر منبری. در مورد کتاب فروش‌ها و نویسنده‌ها لاقبل این قابل فهم است؛ اما بقیه‌ی "کتاب بخوانید" بگوهای این حوالی چرا مدام این حرف را می‌زنند؟ همه می‌گویند کتاب بخوانید (من حساب کرده‌ام، همین تعداد آدم‌هایی که می‌گویند "کتاب بخوانید"، اگر کتاب بخوانند دو اتفاق مهم می‌افتد: یک، سرانه‌ی مطالعه دوبرابر می‌شود؛ دو، تعداد سخن‌ران‌ها نصف می‌شود ... که البته دومی از اولی میمون‌تر است). حالا بگیریم که خواندیم، آ آ ... حالا همه کتاب‌خوان. چه چیزی فرق می‌کند؟

بگذارید مقدمه را یک جور دیگر عرض کنم: پدر من ماهی یک و چهارصد، یک و پانصد حقوق می‌گیرد؛ حقوق بازنشسته‌گی. فراغت (!) این بازنشسته‌گی، ملزم‌ش کرده که روزها برود سراغ کار آزاد. آدم خوبی است. صبح می‌رود رد کارش، ظهر هم برای ناهار تشریف‌ش را می‌آورد خانه. پنجاه و خردی هم سن دارد. کار بیرون‌ش که تمام می‌شود، کار داخل خانه‌اش می‌شود نگاه کردن هم‌زمان تلویزیون، گشت زدن توی سایت‌های خبری و پُست فرستادن توی واتس‌آپ و وایبر (از من به روزتر است). می‌توانم گواهی دهم که من حیث اطلاع، از خود نماینده‌های مجلس و رقبای رسانه‌ای شبکه‌ها باخبرتر است؛ اخبار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و ورزشی و سینمایی و حقوقی و اقتصادی و هنری را لحظه به لحظه دارد. همین دی‌شب آمده بود در اتاق که "حواس‌ت باشد، یک‌شنبه کارت‌های آزمون ارشد را پخش می‌کنند". سابقاً کیهان و یالثارات هم عضو بود که الآن دیگر نیست؛ می‌رود سراغ صفحه مجازی‌شان ... تا یادم نرفته، درس هم می‌دهد؛ دانش‌کده‌ی کشاورزی، برق صنعتی؛ با این اوصاف یک آدم داریم که وضعیت معاشی‌ش می‌شود گفت که یک ثباتی دارد. مدرس دانش‌گاه محسوب می‌شود. بازنشسته‌ی فرهنگی است و به مسائل روز هم علاقه‌مند است. کتاب‌هایی که از روی‌شان درس می‌دهد همه چاپ ۷۵ هستند. غیر از آن‌ها هم تا حالا کتاب دست شریف‌شان ندیده‌ام، حالا همین آدم می‌آید به من می‌گوید "کتاب بخوان!" و تو بیا به این آدم بگو که باید کتاب بخواند! چرا باید کتاب بخواند؟ کتاب خواندن چه نیازی را از این آدم رفع می‌کند؟ می‌خواهد شب‌ها بنشیند پیش رفقای‌ش و مثل من و چهار تا آدم دانش‌جوی بی‌کار، در مورد مسائل انتزاعی توی کتاب‌ها حرف بزند؟ خیر، می‌رود کوه و با رفقا کباب می‌زند. می‌خواهد از درکش از عالم در انتخاب شغل آینده و بهره‌وری بیشینه استفاده کند؟ خیر، می‌رود سر کلاس و با کتاب‌های چاپ بیست سال پیش همان مزخرفات بیست سال پیش را به اضافه‌ی کمی تکنولوژی و ویدئو پروژکتور و فلش و فایل پی.پی.تی نشان بچه‌های مردم می‌دهد. نمونه سؤالات امتحانات‌ش را هم همین خودم هر سال از توی آرشیو چند سال پیشش درمی‌آورم و از نو چاپ می‌زنم. این آدم به کتاب چه نیازی دارد؟

به نظرم مسئله همین جاست. ما، نمی دانم از کجا، کتاب خواندن را یک فضل و یک فیض گرفته ایم و مثل همه‌ی فیوضات و فضولات (جمع فضل؟) دیگر بدون هیچ پرسشی مقدس و بایسته فرضش کرده ایم. و حالا بردار بتر کن و به جیب بخش تبلیغات یله‌ی دیوار. نمی گویم نیست، یا نمی تواند باشد؛ می گویم ما "کتاب خواندن" را پیش از این که اصلاً در مورد کتاب خواندن فکر کرده باشیم می خواهیم به هر روشی باب کنیم. فکر می کنیم مثلاً با چپاندن زورکی یک محصول مثل "من زنده‌ام"، آدم‌ها کتاب‌خوان می شوند، اما حرف این جاست که ما نمی دانیم کتاب‌خوانی چیست و چه تبعاتی دارد. حرف من این جاست که "کتاب" هم مثل هر پدیده‌ی دیگر، هر رسانه‌ی دیگر، هر مرض دیگر، دارای خصوصیات و تبعاتی است در فرهنگ. ما چه قدر این تبعات را مطالعه کرده ایم که می خواهیم این "اصل" را وصل سبک زنده‌گی مان کنیم و به اسم "خوراک" بچپانیم توی سبد خرید ملت؟ ما چه قدر سهم جریزه کنار گذاشته ایم برای این تبعات و معتقدیم که یک "حق" است؟ خاطر همین هم هست که می گویم در نسبت فرهنگی ما و کتاب، "سؤال" این نیست که چرا "کتاب نمی خوانیم؟"، سؤال این است که "چرا باید کتاب بخوانیم؟".

۲. زخم

مسئله‌ی اساسی تر و اصلی تر این که "کتاب" و "کتاب خواندن" یک پاسخ احتمالی است به مسئله‌ای که هنوز مشخص نشده. همان مسئله‌ای که از تشخیص یک ضعف یا درد در تن بیمار فرهنگ بروز می کند. این را مثال بدن بگیرد: اول باید آسیبی یا تهدیدی منجر به صدمه‌ای شود. این صدمه در قالب درد باید حس شود، بیمار با این درد حس شده‌اش می رود سراغ پزشک و حس درد به تشخیص درد و متعاقباً به تشخیص زخم منجر می شود. حالا برای درمان پیش‌نهاداتی است. کتاب خواندن یک پیش‌نهاد است، اما خود درد و خود زخم کدام است؟

۳. ریشه

تا آن جا که من می دانم چاپ اصلاً مال ما نبوده. یعنی بحث نوستالژی هم که باشد این یک اطواری است متعلق به غرب. غرب یک دورانی داشته (به قول نیل پست من، به روایت کتاب زنده‌گی در عیش، مردن در خوشی) که مشهور است به عصر چاپ یا عصر کتابت. عصر چاپ در همه‌ی شئون امت غربی "فرهنگ" کتابت را به وجود آورده. پست من تفسیر جالبی درباره‌ی این دوره دارد. تأکید این بابا شدیداً روی تعبیر "عصر" است. اصرار دارد که چاپ و کتابت دقیقاً یک "عصر" محسوب می شود، مثل عصر طلایی یا عصر تاریکی. وجود این عصر، ملازم وجود یک فرهنگ است. این فرهنگ در همه‌ی شئون آن دوره نمود کرده. در مورد دین‌داری مردم می بینیم که این عصر با خارج کردن انحصار انجیل و انحصار کلمات مقدس از کلیسا و با انتشار کارهای لوتر نوعی دین‌گرایی جدید را با عنوان پروتستانیسم به وجود می آورد. وارد حوزه‌ی سیاست که می شویم می بینیم که تأیین حاکم، از مباحثه‌های طولانی بین نامزدها رقم می خورد. ملاک هر چیزی را توی این دوره با حساب "سواد" کتابتی فرد مقایسه می کنند. این که فرد چه قدر خواننده و چه قدر می تواند آن خوانش را شخصی کند و منتقل کند. جوری که اصلاً این دوره را می شود گذاشت دوره‌ی فرهنگ کتابت. کتاب‌خوانی ریشه در فرهنگ غرب دارد. وقتی غرب از "کتاب" حرف می زند و "کتاب‌خوانی"، دارد از یک ایست‌گاه تاریخی یاد می کند که پشت سر خودش دارد؛ که مسیرش را از آن جا طی گرفته تا به این جایی که هست برسد. و اگر از کتاب‌خوانی هم می نالد، بحث آسیب خوردن به یک فرهنگ است. کاری که غرب برای کتاب‌خوانی باید بکند، احیای ارزش‌هایی است که یک زمانی برایش وجود داشته. پس در غرب، اضافه شدن "کتاب" به فرهنگ و پس به وجود آمدن فرهنگی ملازم با کتاب، دین را متحول کرده، سیاست را متحول کرده، مراجع قدرت را عوض کرده، در مورد وضع معاشی مردم تصمیم گیرنده بوده و چه؛ ما این را کجای تاریخ خودمان داریم؟ (من که چیزی پیدا نکرده‌ام). "فرهنگ کتاب‌خوانی و فرهنگ کتاب‌ی" که ما مدام از آن حرف می زنیم، کدام داشته‌ی از دست رفته است که این طور چسبیده‌ایم به حصول مجددش؟

به تر است این طور بگویم، دعوی "ترویج کتاب"، دعوی "فرهنگ"ی است که تا به حال نه تنها توی این ملک مؤثر نبوده، که اصلاً وجود نداشته. ایران اصلاً وقت نکرده که به "عصر" کتابت برسد. محتوای رفتارهای روزانه‌ی آدم‌ها

بیشتر از این که برگردد به گزاره‌های مکتوب یا شخصیت‌های رمانی، شبیه آدم‌های تلویزیونی و سینمایی است. بحث گسل رسانه‌ای و گسل فرهنگی مطرح است. مثل خیلی مسائل دیگر که با پیش‌رفت بی‌ریشه توی این مملکت با آن مواجه بوده‌ایم. یک چیزی را بدون خجالت عرض کنم، چیزی که ما با نام "فرهنگ کتاب‌خوانی" از آن حرف می‌زنیم، اساساً - هر کجای تاریخ این کشور را می‌خواهید بگردید - مال ما نیست. و اگر قرار است سنگش را به سینه بزنیم، اول باید نسبت واقعی مان را - و هویتی مان را - با آن معلوم کنیم. (اینی که می‌گویم هویتی، یعنی اصلاً در فرهنگ ما تفکر امر مثبتی گرفته شده؟ که اگر آری، پس این همه بگیر و ببند رسانه‌ای و حذف آراء و رد ایراد در همین خرده منشورات مان به خاطر چیست؟)

این در مورد خیلی از مسائل ما صدق می‌کند. ما تاریخ چه‌ی کمیک نداریم، آن وقت می‌خواهیم به‌ترین انیمیشن‌ها را تولید کنیم. ما تاریخ چه‌ی تخیل ناب نداریم، آن وقت می‌خواهیم به‌ترین سینما را داشته باشیم. نقاشی‌های ما اساساً نقش کمکی‌ند در کنار متن و ما می‌خواهیم ... این از نداشته‌ها مان، داشته‌ها مان هم که به خیال مان نیست. مثل معماری و شهرکشی و غیره.

حالا باید پرسید که آیا ایرانی جماعت حاضر است "کتاب" را در معنای حقیقی آن وارد فرهنگ کند؟ اینی که می‌گویم شوخی نیست، پذیرش "کتاب" در فرهنگ و اضافه کردن ایست‌گاه "عصر کتاب" به این دیار، یعنی پذیرش حداقل این که اجازه داده شود کتاب، هر کتابی و همه‌ی کتاب‌ها اجازه‌ی بروز داشته باشند. ما با یک ادبیات محلی غیرجهانی روبه‌رو هستیم. باید از این گذر کرد. باید اجازه‌ی نشر خیلی چیزها را داد و حتی حمایت کرد. در این صورت باید خودمان را به عرصه‌ی جهانی قضیه برسانیم. یعنی چندین برابر تعداد مترجمانی که الآن وجود دارند باید فعال شوند. و در نهایت این هم اول خطر اساسی‌ای که وجود دارد به نظرم طغیان اجتماعی است. یعنی درست مثل غرب باید پذیرای جابه‌جایی‌های در قدرت باشیم. آیا حاضریم؟

پس سؤالاتی که پیش از این و هول‌هول‌کی مطرح‌شان کرده‌ایم، اصلاً هنوز محلی از اعراب ندارند. این که "چرا سرانه‌ی کتاب‌خوانی یا مطالعه کم است؟" (فراموش نکنیم که سرانه‌ی کتاب‌خوانی با سرانه‌ی مطالعه دو بحث جداست)، یا این که "چرا مردم نسبت به کتاب بی‌اقبال‌ند؟"، به نظرم سؤال‌های مسخره‌ای است. اصلاً جدی نیست. نه در حال حاضر. سؤال همانی است که گفتم. سؤالی که تکلیف ما را در پذیرش تاریخی چیزی که تا به حال وجود نداشته مشخص می‌کند.

۴. تفکر

آخر این که، مسئله‌ی اصلی این غائله، بحث تفکر است. آیا تفکر در فرهنگ ایرانی مجاز و صلاح است؟ که اگر هست ... (خیلی حرف‌ها که نمی‌شود زد)

۵. کاربرد

این را مانده‌ام بگویم یا نه، اما به نظرم اگر قرار است کتاب‌خوانی باب شود، اولین اتفاقی که باید بیفتد این است که "کتاب‌خوانی" کاربردی شود. یعنی یک در معاش فردی و دو در حیات اجتماعی، محتوم به نوعی کاربرد باشد. مثلاً چه می‌دانم، همان‌طور که فلان چیزی که تلویزیون به تو می‌گوید برای تو حیاتی است و بدون آن مثلاً ممکن است نرسی به دریافت سهیبه‌ی فلانت، کتاب هم باید یک‌جوری - من نمی‌دانم چه‌جوری - ربط مستقیمی به معاش آدم‌ها داشته باشد. مثال واضح‌ش هم همین فیلم‌هایی که احتمالاً می‌بینید. یارو می‌خواهد تشخیص دهد که آیا دچار بیماری روانی شده یا نه، اول می‌رود سراغ کتاب‌خانه. یارو می‌خواهد درباره‌ی مرضش بداند، قبل از دکتر می‌رود کتاب‌خانه. یارو می‌خواهد توی بورس وارد شود، قبل از مشاوره با حقوق‌دان، اول می‌رود کتاب‌خانه. کتاب‌خانه برای غربی - همین‌طور که اینترنت به یک شکلی دارد جورش را می‌کشد - محل جواب‌هاست؛ جواب‌دان است. برای باب کردن کتاب باید این فرهنگ و این پاسخ‌گویی در کتاب‌خانه‌ها و کتاب‌فروشی‌ها بروز کند. که تازه آن موقع هم نمی‌شود گفت که مردم کتاب‌خوان می‌شوند، آن موقع فقط به فرهنگ "کتاب‌خوان" می‌رسیم. همین.